



بحران جانشینی در اصلاح طلبان

محمد قوچانی

اینترنت، تابستان ۱۳۸۷



چکیده: بحران جانشینی محدود به یک جناح سیاسی یا حتی یک نظام سیاسی نیست، بلکه بحران جانشینی در ایران بحران ملی است، اما امروزه این بحران برای اصلاح طلبان جدی‌تر است و اصلاح طلبان چاره‌ای جز این ندارند که به فکر حرف‌های تازه و چهره‌های تازه باشند و این تنها در درون یک سازمان سیاسی فراگیر حرفه‌ای و انتقادی به دست می‌آید. سازمانی که در رقابت با محافظه‌کاران و اصولگرایان توازن سیاسی را در ایران احیا کند، تا ما نیز به ناچار به شبه دموکراسی دچار نشویم.

طرح نامزدی مجدد آقای سیدمحمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ به همان اندازه نشان از بحران جانشینی در ایران دارد که نامزدی مجدد آقای اکبر هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ داشت. اما این واقعیت بدین معنا نیست که بحران جانشینی محدود به یک جناح سیاسی یا حتی یک نظام سیاسی است. دست‌کم از عهد آدم تا عصر خاتم و از دوره حضور تا دوره غیبت این مساله وجود داشته است، چنان‌که قاییل برادرش هابیل را بر سر مسأله جانشینی کشت و جدایی تشیع و تسنن بر سر مساله وصایت بود. در ابتدای امر به نظر می‌رسد دموکراسی بحران جانشینی را حل کرده است، اما واقعیت این نیست و بهتر است بگوییم دموکراسی بحران جانشینی را پیچیده‌تر کرده است؛ به گونه‌ای که عملاً راه حل‌های اولیه و ابتدایی جانشینی هر لحظه در صورت‌های نهانی و گاه ترسناکی باز تولید می‌شوند. ترور و کودتا از جمله این صورت‌های ترسناک جانشینی در جهان مدرن

هستند. اما در دموکراتیک‌ترین صورت‌ها نیز مساله جانشینی به صورت یک تکنولوژی سیاسی درآمده است که نمونه روشن آن در عصر ما انتخابات ریاست جمهوری آمریکا است. این تکنولوژی سیاسی بر حزب دموکرات و جمهوری خواه در ایالات متحده آمریکا، دو قطب یک نظم و نظام سیاسی واحد هستند که می‌توانند شهروندان و نخبگان آمریکا را بر سر وجود حداقلی از رقابت قانع کنند، به گونه‌ای که حتی پاره‌ای از تخلفات و حتی مظالم (مانند شیوه پیروزی جورج بوش بر آل‌گور) را هر دو حزب بپذیرند و بر سر اصل نظام توافق کنند. اما گونه‌ای دیگر از نظریه‌های جانشینی در شرق جهان رواج یافته است که بیشتر در شبه دموکراسی‌ها دیده می‌شود. الگوهای جانشینی این شبه دموکراسی‌ها یا دموکراسی‌های هدایت شده ابتدا در چین پیدا شد و سپس در روسیه و مالزی بدان عمل شد. براساس این الگو، نخبگان سیاسی و حکومتی به صورت یک حزب یا جبهه واحد عمل می‌کنند که البته دارای فراکسیون‌ها و جناح‌های مختلفی هستند، اما به جای آن‌که یک نظام حزبی دو قطبی را سامان دهند، ترجیح می‌دهند در یک حزب مسلط گرد هم آیند و در عین حال احزاب کوچک‌تر اما فاقد قدرت رقابت و شانس مشارکت را تحمل کنند. حزب کمونیست چین، جبهه ملی مالزی و حزب روسیه واحد نمادهای این حزب مسلط هستند. شبه دموکراسی‌های شرقی برخلاف دموکراسی‌های غربی اهل ریسک نیستند که جامعه را در معرض آزمون‌های سیاسی و انتخاب‌های حزبی قرار دهند. آنها همواره نگران هستند که در فرآیند دموکراسی آزاد (لیبرال) افراد عوام فریب و توده‌گرا (دماگوژ و پوپولیست) به قدرت برسند و نه تنها مصادیق و مصادر حکومت (اشخاص) را تغییر دهند، بلکه مفاهیم و ساختارها را در نظام سیاسی عوض کنند.

بدین ترتیب اگر دموکراسی‌ها شرط موقت بودن حاکمیت و ادواری بودن حاکم را پذیرفته‌اند، شبه دموکراسی‌ها نیز به زمان محدود حکمرانی افراد باور دارند؛ اما به مهندسی آن می‌اندیشند و می‌کوشند افسار کار از دست آنها خارج نشود.

دقت در این نکته ضروری است که شبه دموکراسی با جمهوری‌های ابدی و دودمانی متفاوت است، چنان‌که در جهان عرب، خاورمیانه و آسیای میانه مرسوم است. جمهوری‌های شوروی سابق در منطقه آسیای میانه و قفقاز، رؤسای جمهوری مادام‌العمر دارند و جمهوری‌های عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا (سوریه و مصر و لیبی و...) و قفقاز (آذربایجان) پس از پدر به پسر به ارث می‌رسد (بشار اسد و جمال مبارک و الهام علی‌اف) اما شبه دموکراسی اولاً ابدی و دائمی نیست، ثانیاً ارثی و پدر - فرزندی نیست.

شبه دموکراسی نظامی است که در آن یک حزب سیاسی مسلط و چند حزب سیاسی کوچک وجود دارد و شبه دموکراسی نظامی است که گرچه دیکتاتوری نیست اما دموکراسی هم نیست. ایرانیان تاکنون برای حل مساله جانشینی از الگوهای مختلفی پیروی کرده‌اند. مانند اکثر ملت‌های جهان مدت‌ها نظام پادشاهی راه حل را نشان می‌دهد.

ولایت فقیه پاسخی به بحران جانشینی در عصر غیبت امامت و سقوط سلطنت بود، اما تداول قدرت در درون همین نظریه چگونه شکل می‌گیرد؟ در آغاز با این فرض که همه فقهای مجتهد و مرجع علی‌الاصول جانشین امام معصوم هستند. در قانون اساسی اول جمهوری اسلامی ایران، این‌گونه پیش‌بینی شده بود که؛ هر مجتهد مرجعی که مردم به او رجوع کنند، رهبر جمهوری اسلامی ایران خواهد شد، همچنان که امام خمینی ع بدون هیچ‌گونه انتخابی و توسط اقبال مستقیم ملت عهده‌دار رهبری نظام سیاسی و جانشینی امام معصوم شد. اما از همان آغاز، نخبگان سیاسی می‌دانستند امکان تکرار این تجربه وجود ندارد و فرجام نهایی این شیوه انتخاب، هرج و مرج و اختلاف نظر سیاسی است و به همین جهت به فکر اصلاح قانون اساسی افتادند تا اجتهادی که بر اثر آن مجلس خبرگان رهبری شکل گرفته بود از اقتدار تام‌های در انتخاب رهبری (و نه فقط تأیید انتخاب مردم) برخوردار شود. در عصر غیبت طبق روایات این جمهور فقها و مجتهدین هستند که وظایف امام معصوم را در اقامه شریعت بر عهده دارند، اما اولاً ضرورت تشکیل حکومت توسط آنان تا مدت‌ها مقبول همه فقهای شیعه نبود، ثانیاً معلوم نبود کدام فقیه یا مجتهد و با کدام معیار و ملاک باید در رأس حکومت قرار گیرد. طبق سنت مرجعیت، این ترویج خواص و پذیرش عوام بود که سبب مرکزیت و محوریت یک مرجع تقلید می‌شد، اما مرجعیت اولاً خود پدیده‌ای متأخر (از عصر قاجاریه بدین سو) است و ثانیاً مرجعیت یک مرجع موجب نفی مرجعیت مرجع دیگری نمی‌شد.

با تأسیس مجلس خبرگان و ورود عنصر رأی مردم به عوامل برگزیدن آنان و حذف شرط مرجعیت از شرایط رهبری و اکتفا به اجتهاد در شروط ولایت فقیه مساله جانشینی دینی صورتی کاملاً مدرن به خود گرفت. ایجاد واسطه‌ای به نام مجلس خبرگان عملاً مانع از هر گونه پوپولیسم در گزینش رهبری می‌شود و تضاد میان نخبگان و توده‌ها را در مساله رهبری از بین می‌برد.

بدیهی است که البته هم محدودیت تعریف خبرگان به فقها و نادیده گرفتن روشن‌فکران و دانشگاهیان و هم محصوریت انتخاب خبرگان به نظارت استصوابی شورای نگهبان از

عواملی است که شاخص‌های دموکراتیک مجلس خبرگان را در معرض تهدید قرار می‌دهد و باید در یک بازنگری حقوقی و فقهی و با عنایت به این نکته که با حذف شرط مرجعیت از شروط رهبری اکنون مقام رهبری جمهوری اسلامی نه فقط یک مرجع تقلید یا مجتهد که مقامی سیاسی و حکومتی هم هست، مجلس خبرگان را به جایگاه واقعی خود رساند. اما در مجموع، طراحی مجلس خبرگان از بهترین طرح‌ها و قواعد و قوانین بنیادی قانون اساسی جمهوری اسلامی است که بیش از آن که نماد اسلامیت نظام سیاسی ایران باشد، مظهر جمهوریت آن به شمار می‌رود. در مقابل، گرچه مقام ریاست جمهوری مظهر جمهوریت نظام سیاسی ایران محسوب می‌شود، اما در عمل از یک سو در معرض پوپولیسم قرار دارد و از سوی دیگر این نگرانی وجود دارد که به جای مظهریت دموکراسی، نماد شبه دموکراسی شود.

در جمهوری اسلامی ایران تا دوم خرداد ۱۳۷۶ انتخاب نامزد ریاست جمهوری محصول اتاق فکر نظامی سیاسی بود. به جز مورد خاص ابوالحسن بنی‌صدر، همه رؤسای جمهور بعدی تا زمان هاشمی رفسنجانی ابتدا در اتاق فکر و سپس در صندوق‌های رأی برگزیده شدند. دوم خرداد ۱۳۷۶ اولین انتخاب خارج از این اتاق فکر یا انتخابی محصول اختلاف نظر در اتاق فکر بود، اما دوم خرداد یک استثنا نبود. به نظر می‌رسد این اتفاق در سوم تیرماه ۱۳۸۴ هم رخ داد و محمود احمدی‌نژاد که در اتاق فکر جناح راست حاضر نشده بود، خود را بر آن تحمیل کرد. این در حالی بود که جناح چپ هم نتوانست برای انتخابات ریاست جمهوری آن سال اتاق فکر واحدی ایجاد کند. این آشفتگی دو جانبه سبب شد در هر دو جناح چند نامزد وارد انتخابات شوند، بدون آن‌که تفاوت‌های ماهوی و بنیادی با یکدیگر داشته باشند. بدین ترتیب جمهوری اسلامی که در دهه اول یک دموکراسی هدایت شده بود، در دهه دوم به یک دموکراسی هدایت‌ناپذیر تبدیل شد. جالب اینجاست که گرچه دولت سید محمد خاتمی دولت ساختار شکن تلقی می‌شد که قصد دارد چهره نظام سیاسی را زیر و رو کند، اما در عمل دولت محمود احمدی‌نژاد به دولتی ساختار شکن تبدیل شده که در عمل، چهره نظام سیاسی را کاملاً دگرگون کرده است.

واقعیت این است که دموکراسی تنها در توازن به دست می‌آید، توازن میان نیروها و جناح‌های سیاسی. در واقع این یک وضعیت تعادلی میان اقلیت و اکثریت است که می‌تواند به دموکراتیک شدن مناسبات قدرت در جامعه کمک کند. در جامعه‌ای که اکثریت مقتدر و

اقلیت ضعیف وجود دارد، هرگز دموکراسی شکل نمی‌گیرد. چنین جامعه‌ای، شبه‌دموکراسی‌های روسی و چینی و شرقی را در آغوش خواهد کشید تا از دیکتاتوری رهایی یابد. در شبه‌دموکراسی‌ها کسی یا جناحی که در رأس قدرت قرار می‌گیرد نه نامحسوب است و نه توسعه‌ستیز.

مفید است که در شرایط فعلی اصلاح‌طلبان چندان به فکر به قدرت رسیدن نباشند، اما ضرورتی ندارد که آنها در مقام اقلیت ضعیف ظاهر شوند. راه برون‌رفت از این وضعیت دوگانه تأسیس نهادهایی است که از یک سو مانع از تبدیل دموکراسی به پوپولیسم شود و از سوی دیگر از تثبیت شبه‌دموکراسی در ایران جلوگیری کند.

در ساخت سیاسی ایران انتخاب رئیس‌جمهور، انتخابی مستقیم و بدون واسطه پارلمان است و گرچه شورای نگهبان خود را موظف به انتخاب صالحین و مردم را مجاز به انتخاب اصلح می‌داند، اما هنوز به لحاظ قانونی رئیس‌جمهوری ایران با واسطه انتخاب نمی‌شود. اما این بدین معنا نیست که هر کسی می‌تواند رئیس‌جمهور شود. بحران جانشینی در ایران محصول مستقیم فقدان نظام حزبی است. ایرانیان فاقد اتاق‌های فکر هستند، اتاق‌های فکری که در درون جامعه مدنی و سیاسی شکل گیرند نه نهادهای حکومتی و حقوقی. در واقع به هر دلیل این شورای نگهبان است که به شکل اتاق فکر درآمده است. کارکردی که در آمریکا یا انگلیس یا فرانسه بر عهده دفتر سیاسی احزاب است. روند انتخاب در ایران از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا سوم تیر ۱۳۸۴ که به جای دموکراسی به پوپولیسم منتهی شده است، اگر مهندسی نشود به تثبیت شبه‌دموکراسی خواهد انجامید. اگر احزاب اصلاح‌طلب و محافظه‌کار به وظایف سیاسی خود عمل نکنند، آنچه شکل خواهد گرفت شبه‌دموکراسی است نه دموکراسی. حاکمیت ایران که بر مبنای دو گانه چپ و راست در دهه اول جمهوری اسلامی اداره می‌شد در معرض این راه قرار دارد که در درون خود به معرفی نامزدی نمادین اما قابل پیش‌بینی برای ریاست اجرایی کشور بپردازد. بدین ترتیب در عمل، جناح اصلاح‌طلب به حزب اقلیت کم‌اهمیت تبدیل می‌شود و جناح اصولگرا به صورت حزب اکثریت کثرت‌گرا ظاهر می‌شود که در درون آن انتخاب‌های متنوعی قرار خواهد داشت.

جناح راست ایران با طراحی یک خبرگان سیاسی و یک سنای راست‌گرا بحران جانشینی را در درون خود حل خواهد کرد و سعی می‌کند در غیاب اغتشاش یا انفعال جناح چپ ایران، این خبرگان جناحی را به خبرگانی ملی تبدیل کند. اکنون آنها انتخاب‌های متعددی دارند:

علی اکبر ولایتی، علی لاریجانی، محمدباقر قالیباف، غلامعلی حداد عادل و محمود احمدی نژاد.

اما جناح چپ ایران در طول زمان سرمایه‌های خود را خرج کرده است: اکبر هاشمی رفسنجانی و سیدمحمد خاتمی، یا هنوز در ذخیره دارد بدون آن‌که جرأت خرج داشته باشد: میرحسین موسوی، یا آن‌که در رقابت درونی به تخریب آن پرداخته است: مهدی کروبی، یا آن‌که بر دامان باد قرار داده است: عبدالله نوری و سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها.

اگر نظام سیاسی روسیه به دلیل احتمال بازگشت دوباره ولادیمیر پوتین شبه دموکراسی خوانده می‌شود و نظام سیاسی ایران از این الگو پرهیز داده می‌شود، احزاب سیاسی ایران در درون خود نباید از این الگو پیروی کنند. برای یک حزب سیاسی تکرار چهره‌های عالی و تبدیل آنها به تنها ناجی، نشان‌دهنده بحران جانشینی است. نشان‌دهنده بی‌توجهی به پرورش آلترناتیوهای درونی است. شاید گفته شود که نقش نهادهای نظارتی در ایران مانع از آن می‌شود که گزینه‌هایی چون محمدرضا خاتمی یا عبدالله نوری بتوانند وارد رقابت شوند تا جانشینان شایسته‌ای برای سیدمحمد خاتمی یا اکبر هاشمی رفسنجانی شوند، حتی در صورت پذیرش این استدلال این پرسش جدی وجود دارد که چرا یک حزب سیاسی نباید از نظام سیاسی خود تصویری روشن داشته باشد که هیچ نیرویی در صندوق ذخیره سیاسی خود نداشته باشد؟ آیا سران مجلس ششم گمان می‌کردند که با رأیی که مردم به آنها دادند شورای نگهبان از قانون اساسی حذف شد یا نظارت استصوابی لغو شد؟ آیا روزی که سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور شد، گمان نمی‌رفت که روزی باید فردی دیگر بر جای او بنشیند و آیا ممکن نبود از همان روز جانشین وی انتخاب و برای تأیید صلاحیت و همچنین کسب رأی وی تلاش شود؟ آیا بهتر نبود از همان روز برخی ذخیره‌های مردمی برای اداره آینده کشور پیش‌بینی می‌شد؟ آیا در حالی که اصلاح‌طلبان از تداول قدرت و گردش مسئولیت در همه سطوح سخن می‌گویند می‌توان پذیرفت که ریاست جمهوری همچون امانتی دوباره به دست رؤسای جمهوری قبلی بیفتد؟ آیا اصلاح‌طلبان از یاد برده‌اند که اظهار نظرهای عطاءالله مهاجرانی و عبدالله نوری در لزوم تمدید دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی با چه واکنش‌هایی از سوی جناح چپ اسلامی مواجه شد؟ آیا تجربه انتخابات سال ۱۳۸۴ از یاد رفته است که اصلاح‌طلبان با همه تلاش نتوانستند مردم را قانع کنند که گذشته را تکرار کنند یا حداقل مردم را قانع کنند که هاشمی رفسنجانی ۱۳۸۴ در شرایطی متفاوت از هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۹ قرار دارد؟

بحران جانشینی در ایران بحرانی ملی است، اما امروزه این بحران برای اصلاح‌طلبان جدی‌تر است. اصلاح‌طلبان چاره‌ای جز این ندارند که به فکر حرف‌های تازه و چهره‌های تازه باشند و این تنها در درون یک سازمان سیاسی فراگیر، حرفه‌ای و انتقادی به دست می‌آید. سازمانی که هم در برگیرنده تنوع اصلاح‌طلبان باشد، هم رقابت‌های درونی آنها را ساماندهی کند و هم در رقابت با محافظه‌کاران و اصولگرایان توازن سیاسی را در ایران احیا کند تا ما نیز به ناچار به شبه دموکراسی دچار نشویم.

● اشاره

محسن علیزاده

این مقاله را آقای سیدمصطفی تاج‌زاده در سایت نوروز نقد نموده، ولی به لحاظ این که هم بر اصل مقاله و هم بر نقد آن اشارات دیگری وارد بود؛ لذا به نقد و بررسی بیشتر این دو مقاله که در زمینه بحران جانشینی است می‌پردازیم:

۱. همان‌طور که آقای تاج‌زاده در نقد خود هم بدان اشاره نموده، بحران جانشینی در جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد، زیرا ساز و کارهایی که در قانون اساسی برای تصدی مناصب حکومتی در نظر گرفته بسیار شفاف و روشن می‌باشد؛ هر چند که در مرحله اجرا انتخاب شایسته‌ترین افراد همواره دغدغه مردم و مسئولین بوده است، اما این هیچ‌گاه به معنای وجود بحران تلقی نمی‌شود.

۲. این که اگر حزبی از احزاب سیاسی کشور در معرفی گزینه‌ای مناسب در انتخابات آتی ریاست جمهوری با مشکل روبه‌رو بوده، این مسأله را بحرانی ملی مطرح نمایم شاید به نظر آقای قوچانی بی‌اشکال باشد؛ ولی قطعاً به اذعان خود ایشان با وجود نامزدهای متعدد در جناح مقابل و به میدان آمدن سایر نامزدهای مستقل و دیگر احزاب در آینده نه تنها در عمل، بحرانی در انتخاب بهترین‌ها رخ نخواهد داد؛ بلکه زمینه حضور فراگیر و پرشور مردم بیش از پیش هم رقم خواهد خورد. ایشان برای تاریخی جلوه دادن بحران ادعایی به مسائل تاریخی رو آورده‌اند، در حالی که مسائل تاریخی مذکور ارتباط چندانی با موضوع نداشته و بیشتر این بحران‌ها مربوط به نزاع میان حق و باطل بوده و زمانی این بحران تمام می‌شود که همگان جویای حق و حقیقت و تسلیم در برابر آن شوند، نه آن‌که به دنبال منافع شخصی باشند.

۳. به نظر می‌رسد نویسنده مقاله در تعریفی که از دموکراسی ارائه داده دچار محدودیت در تفسیر شکل دموکراسی شده، زیرا فقط دموکراسی آمریکایی که دو قطب در آن به رقابت پردازند را دموکراسی می‌داند؛ در حالی که دموکراسی شیوه‌ای از مشارکت

مردم در اداره جامعه است که قابل تطبیق بر ایدئولوژی‌های متفاوت می‌باشد. لذا ما انواع مختلفی از دموکراسی، مثل دموکراسی لیبرال یا سوسیال و... را داریم. از این رو طرح شکل خاصی از دموکراسی به عنوان الگوی علی الاطلاق و منحصر به فرد برای سایر جوامع قابل پذیرش نیست. علاوه بر این که باید بدون هیچ اغراقی مدعی بود که در جمهوری اسلامی بهترین نوع احترام به مشارکت مردم در جامعه‌ای توحیدی تحت عنوان مردم‌سالاری دینی به منصفه ظهور رسیده که در آن میزان و تعدد مشارکت مردم در اداره کشور بی‌نظیر بوده است. و هم‌چنین فضای انتخاباتی و سیاسی برای حضور طیف‌ها و گروه‌های مختلف ملت از سلامت لازم و قابل ملاحظه‌ای برخوردار است؛ در صورتی که در برخی کشورهای به اصطلاح داعیه‌دار دموکراسی آمریکا احزاب و سیاست‌مداران تحت نفوذ و سیطره لابی‌های بسیار قدرتمند صهیونیستی می‌باشند که برای حضور سیاسی و پیروزی در انتخابات‌ها خواه ناخواه منافع عده‌ای خاص را به منفعت ملت و مردم آمریکا ترجیح می‌دهند. لذا می‌بینیم با وجود مخالفت‌های مکرر و زیاد آمریکایی‌ها در مورد اشغال عراق و افغانستان ولی هنوز تغییر مشی چندانی در این باره مشاهده نمی‌شود و بودجه کلانی که باید صرف رفاه مردم شود برای جنگ و خونریزی صرف می‌شود؛ بروز این مسائل در واقع به معنای شکست چنین دموکراسی صوری و بدون مبنای توحیدی در آمریکا می‌باشد.

۴. در این مقاله انتخابات که یکی از ابزار تحقق دموکراسی است به منزله خود دموکراسی تلقی شده است، در حالی که اگر انتخاباتی صورت بگیرد و نتواند مبین و معرف اراده ملی باشد، دموکراسی واقعی محقق نشده (آن گونه که ما در تاریخ کشور خود در عصر پهلوی با آن مواجه بودیم. این که مجلس ملی داشتیم ولی اغلب، افراد سفارش شده و ذی نفوذ وارد آن می‌شدند یا در عصر حاضر به ویژه در کشورهای تازه استقلال یافته می‌بینیم برخی‌ها با انتخابات بر مسند قدرت قرار می‌گیرند) در حالی که اگر حمایت و مداخله غیر مستقیم خارجی نبود، انتخابات به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد؛ پس باید واقع‌بینانه به مسائل نگرست.

۵. درباره این سخن که «با اصلاح قانون اساسی مجلس خبرگان از اقتدار تامه در انتخابات رهبری برخوردار شد» باید گفت، این شایستگی‌ها و توانایی‌های خاص موجود در یک فقیه است که به او قابلیت لازم برای تصدی پست مهم و حساس رهبری را می‌دهد و عمل مجلس خبرگان به منزله فحص و تفحص برای شناسایی لایق‌ترین فرد است نه این که بخواهد با تشکیل جلسه و انتخاب، فردی را منصوب به این پست نماید؛ پس در واقع اقتدار تامه‌ای که برای این مجلس در انتخاب رهبری بیان شده، واقعیت خارجی ندارد؛ هر چند که این امر کمترین ذره از اهمیت کار و نقش این مجلس نمی‌کاهد. به همین خاطر نیز فقط افراد

متفقه و آگاه به شرع و متعهد اجازه حضور و شرکت در انتخابات این مجلس را دارند، البته همواره امکان بهره‌مندی از نظرات صاحب‌نظران برای اعضای این مجلس وجود دارد، چون مسأله مورد بحث از اهمیت والایی برخوردار است.

۶. یادآوری این نکته لازم است که امکان تشکیل حکومت دینی برای شیعیان، قرن‌های متمادی بعد از حکومت محدود امام حسن مجتبی علیه السلام تا انقلاب اسلامی فراهم نبوده و همین امر موجب شده تا به اندازه لازم و کافی از سوی فقها در این خصوص بحث و بررسی نشود و برخی گمان نموده‌اند این امر مورد تردید بزرگان شیعه و فقها است؛ در حالی که دغدغه اساسی آنها اجرای احکام شارع مقدس بوده که لازمه حتمی این مسأله وجود حکومت اسلامی می‌باشد. از این رو برخلاف تصور نویسنده، مرجعیت پدیده‌ای نوظهور و مربوط به عصر قاجاریه نیز نمی‌باشد، هر چند که به مرور زمان و به ویژه در عهد صفویه به شکل کنونی تکوین یافت.

۷. این که «دموکراسی تنها در توازن میان نیروها و جناح‌های سیاسی به وجود می‌آید و در جامعه‌ای که اکثریت مقتدر و اقلیت ضعیف وجود دارد هرگز دموکراسی شکل نمی‌گیرد» را نمی‌توان پذیرفت، زیرا احزاب و جناح‌ها پدیده‌هایی سیاسی هستند، قدرت و نفوذ مردمی آنها تحصیلی است نه اعطایی و حتی دوره‌های افول و صعودی دارند که در عالم سیاست از آن گریزی نیست. آنچه در تحقق دموکراسی مهم و اساسی می‌باشد وجود موقعیت‌های برابر و عادلانه در رقابت‌های انتخاباتی است که به عیان بعد از انقلاب اسلامی این مسأله در حد اعلائی خودش رعایت شده و بهترین شاهد، نتایج انتخابات‌ها است که بعضاً غیر قابل پیش‌بینی بوده است. از این رو این اقلیت ادعایی آقای قوچانی زمانی اکثریتی مقتدر در عرصه سیاسی کشور بود، ولی به لحاظ عملکردهایش نتوانست اقتدار خود را حفظ کند و چهره خود را نزد افکار عمومی مخدوش نمود.

۸. این بیان که «بحران جانشینی محصول فقدان نظام حزبی است و ایرانیان فاقد اتاق‌های فکر هستند» در خصوص ایران کنونی واقعیت ندارد، زیرا همان‌طور که بیان شد در ایران نه بحران جانشینی هست و نه احزاب ما فاقد اتاق‌های فکر هستند؛ چون که احزاب موجود از مدت‌ها قبل بر سر معرفی نامزدهای مورد نظر خود به بحث و تبادل نظر می‌پردازند و حتی دامنه آن را به مطبوعات تحت اشراف خود هم می‌کشانند؛ همان‌گونه که در مقاله آقای قوچانی به روشنی می‌بینیم. اینها همگی نشان از فعالیت و پویایی احزاب در ایران است و این که در تلاشند تا سنجیده و حساب شده در اتاق‌های فکر خود عمل کنند تا در رقابت سیاسی پیش رو موقعیت بیشتر کسب کنند. با این توصیف مراد ایشان از فقدان نظام حزبی معنا نمی‌یابد.

سخن آخر این که متأسفانه برخی از نویسندگان سیاسی ما در حین طرح دیدگاه‌های

حزبی و جناحی خود دستاوردهای عظیم و غیر قابل انکار نظام جمهوری اسلامی ایران را به طور کلی نادیده می‌انگارند و دائم چوب دموکراسی غرب را بر مشارکت دینی مردم در ایران می‌زنند و یا در روند اداره جامعه منافع حزبی و شخصی خود را مقدم بر منافع ملی در نظر می‌گیرند. لذا با انتساب ناروای مسائلی مانند پوپولیسیم و عوام‌فریبی به رئیس‌جمهور نه تنها انتخابات آگاهانه و هوشیارانه ملت فهیم ایران را زیر سؤال می‌برند، بلکه به واقع اهانت بزرگی به جامعه روشن و سرافراز ایرانی می‌نمایند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی